

تحلیل مضمون تجربه احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش

۱. نیلوفر محمودیان: گروه روان‌شناسی سلامت، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

۲. شاهین هاشمیان*: گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران. (نویسنده مسئول). shahin_hashemian@gmail.com

۳. ساناز زارعیان: گروه روان‌شناسی عمومی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۰۲/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۸

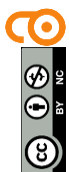
تاریخ چاپ: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

چکیده

هدف پژوهش حاضر تحلیل مضمون تجربه احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش و شناسایی الگوهای هیجانی، شناختی و ارتباطی شکل‌دهنده این تجربه بود. این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۲۲ کودک ۹ تا ۱۲ ساله ساکن شهر تهران بودند که تجربه زیستن در خانواده‌های دارای تنش مزمن، تعارض والدینی مکرر، ارتباط عاطفی ناکافی یا احساس نادیده‌گرفته‌شدن را گزارش کردند. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند آغاز شد و تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته فردی گردآوری شدند. هر مصاحبه بین ۳۵ تا ۵۵ دقیقه به طول انجامید و با رضایت والدین و موافقت آگاهانه کودک ضبط، پیاده‌سازی و کدگذاری شد. تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار NVivo و بر اساس مراحل آشنایی با داده‌ها، کدگذاری اولیه، جست‌وجوی مضامین، بازبینی مضامین، نام‌گذاری مضامین و تدوین گزارش انجام گرفت. تحلیل داده‌ها به استخراج پنج مضمون اصلی منجر شد: «نامرئی‌شدن هیجانی در فضای خانواده»، «درونی‌سازی طرد و شکل‌گیری خودسرزنشگری»، «ناایمنی هیجانی و انتظار مداوم برای کنار گذاشته‌شدن»، «کناره‌گیری، سکوت و خودحفاظتی روانی»، و «جست‌وجوی جایگزین‌های عاطفی بیرون از خانواده». کودکان طردشدگی را صرفاً به‌عنوان فقدان توجه آشکار توصیف نکردند، بلکه آن را تجربه‌ای چندلایه از شنیده‌نشدن، دیده‌نشدن، مقایسه‌شدن، مقصر دانسته‌شدن و احساس بی‌ارزشی در روابط خانوادگی دانستند. یافته‌ها نشان داد احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش، پیامد مستقیم و غیرمستقیم تعارضات حل‌نشده، پاسخ‌دهی ناکافی والدین و الگوهای ارتباطی تهدیدکننده است. این تجربه می‌تواند به شکل‌گیری ناایمنی هیجانی، حساسیت به طرد، کاهش عزت‌نفس و کناره‌گیری اجتماعی منجر شود. بنابراین، مداخلات خانواده‌محور باید بر کاهش تعارض، افزایش پاسخ‌دهی عاطفی والدین و بازسازی احساس تعلق کودک تمرکز کنند.

کلیدواژه‌ها: طردشدگی، کودکان، خانواده پرتنش، تحلیل مضمون، ناایمنی هیجانی، تعارض والدینی.

۱



Identifying the Psychological Components of Passive-Aggressive Behaviors in Marital Relationships

1. Niloofar Mahmoudian: Department of Health Psychology, Semnan University, Semnan, Iran
2. Shahin Hashemian*: Department of Clinical Psychology, University of Kashan, Kashan, Iran. (Corresponding Author). shahin_hashemian@gmail.com
3. Sanaz Zareian: Department of General Psychology, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Submit Date: 2025-05-12

Revise Date: 2025-07-22

Accept Date: 2025-07-30

Publish Date: 2025-09-23

Abstract

This study aimed to thematically analyze children's lived experience of perceived rejection in high-conflict families and identify the emotional, cognitive, and relational patterns underlying this experience. This qualitative study used thematic analysis. Participants were 22 children aged 9 to 12 years living in Tehran who reported exposure to chronic family tension, recurrent interparental conflict, insufficient emotional responsiveness, or persistent feelings of being ignored within the family. Purposeful sampling was used and continued until theoretical saturation was reached. Data were collected through individual semi-structured interviews. Each interview lasted approximately 35 to 55 minutes and was audio-recorded, transcribed verbatim, and coded after obtaining parental consent and child assent. Data analysis was conducted using NVivo software and followed the stages of familiarization with the data, initial coding, searching for themes, reviewing themes, defining and naming themes, and producing the final report. Data analysis led to the identification of five main themes: "emotional invisibility within the family environment," "internalization of rejection and self-blame," "emotional insecurity and constant expectation of exclusion," "withdrawal, silence, and psychological self-protection," and "seeking emotional substitutes outside the family." Children did not describe rejection merely as the absence of explicit attention; rather, they experienced it as a multilayered condition involving not being heard, not being seen, being compared with others, being blamed for family problems, and feeling unworthy in close relationships. The findings indicated that children's sense of rejection in high-conflict families is shaped by unresolved parental conflict, insufficient emotional availability, and threatening family communication patterns. This experience may contribute to emotional insecurity, rejection sensitivity, diminished self-worth, and social withdrawal. Family-centered interventions should therefore focus on reducing destructive conflict, improving parental emotional responsiveness, and restoring children's sense of belonging and relational safety.

Keywords: rejection, children, high-conflict family, thematic analysis, emotional insecurity, interparental conflict.

مقدمه

خانواده نخستین بستر شکل‌گیری احساس امنیت، ارزشمندی و تعلق در کودک است و کیفیت تعاملات خانوادگی نقش تعیین‌کننده‌ای در سازمان‌یافتگی هیجانی، شناختی و اجتماعی او دارد. کودک در روابط اولیه با والدین می‌آموزد که آیا جهان اجتماعی محیطی قابل پیش‌بینی، پاسخ‌گو و پذیرنده است یا فضایی تهدیدکننده، سرد و طردکننده. در نظریه دلبستگی، پیوند کودک با مراقبان اصلی بنیانی برای شکل‌گیری مدل‌های درونی از خود و دیگران تلقی می‌شود؛ به این معنا که کودک در پرتو تجربه‌های مکرر دریافت مراقبت، توجه، همدلی یا بی‌اعتنایی، به تدریج به این برداشت می‌رسد که آیا شایسته محبت است و آیا دیگران در زمان نیاز در دسترس خواهند بود یا خیر (Bowlby, ۱۹۶۹). بنابراین، احساس طردشدگی در کودکی را نمی‌توان صرفاً یک واکنش زودگذر به یک رویداد خانوادگی دانست، بلکه باید آن را تجربه‌ای عمیق و رابطه‌محور تلقی کرد که می‌تواند در ساختار ادراک کودک از خود، خانواده و روابط بین‌فردی رسوخ کند.

طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش اغلب به‌صورت آشکار و مستقیم رخ نمی‌دهد. در بسیاری از موارد، کودک نه با طرد کلامی صریح، بلکه با بی‌توجهی هیجانی، شنیده‌نشدن، نادیده‌گرفته‌شدن نیازها، مقایسه مداوم با خواهران و برادران، سرزنش شدن در جریان تعارضات والدینی، یا کنار گذاشته‌شدن از فضای گفت‌وگو و تصمیم‌گیری خانوادگی مواجه می‌شود. پژوهش‌های مرتبط با پذیرش - طرد والدینی نشان داده‌اند که ادراک کودک از پذیرش یا طرد والدین، صرف‌نظر از اینکه طرد به شکل آشکار، پنهان، رفتاری یا هیجانی باشد، با سازگاری روان‌شناختی، عزت‌نفس، تنظیم هیجان و مشکلات رفتاری ارتباط دارد (Rohner et al., ۲۰۰۵). بر اساس این دیدگاه، آنچه بیش از نیت واقعی والدین اهمیت دارد، معنایی است که کودک از رفتار والدین دریافت می‌کند؛ یعنی کودک ممکن است سکوت والدین را بی‌تفاوتی، خستگی آنان را بی‌علاقگی، یا تعارضات مداوم خانوادگی را نشانه‌ای از بی‌ارزش بودن خود تفسیر کند.

خانواده پرتنش معمولاً با ویژگی‌هایی مانند تعارض مکرر والدین، ارتباطات خصمانه، فضای هیجانی ناپایدار، انتقادگری، سردی عاطفی، فشار روانی مزمن، نبود گفت‌وگوی امن و فقدان حمایت هیجانی مشخص می‌شود. ادبیات مربوط به تعارض والدینی نشان می‌دهد کودکانی که به‌طور مکرر در معرض تعارضات مخرب والدین قرار می‌گیرند، نه تنها نسبت به رابطه والدین احساس ناامنی می‌کنند، بلکه ممکن است جایگاه خود را در خانواده نیز تهدیدشده ادراک کنند (Davies & Cummings, ۱۹۹۴; Cummings & Davies, ۲۰۱۰). نظریه امنیت هیجانی بیان می‌کند که کودک برای رشد سالم به احساس امنیت در نظام خانوادگی نیاز دارد و تعارضات مداوم، پیش‌بینی‌ناپذیر و حل‌نشده والدین می‌تواند این امنیت را تضعیف کند (Davies et al., ۲۰۰۲). در چنین وضعیتی، کودک ممکن است خود را عامل تنش بداند، از بیان نیازهایش اجتناب کند، نسبت به تغییرات هیجانی والدین گوش‌به‌زنگ شود، یا به تدریج باور کند که حضور و احساسات او در خانواده اهمیت چندانی ندارد.

احساس طردشدگی از نظر روان‌شناختی با درد اجتماعی، تنهایی، شرم، اضطراب، خشم خاموش و کاهش احساس ارزشمندی پیوند دارد. پژوهش‌های علوم اعصاب اجتماعی نشان داده‌اند که طرد اجتماعی می‌تواند سامانه‌های عصبی مرتبط با درد را فعال کند و از این جهت، تجربه

طردشدگی برای فرد صرفاً استعاره‌ای از درد نیست، بلکه با واکنش‌های واقعی هیجانی و بدنی همراه است. (Eisenberger et al., ۲۰۰۳) هرچند بخش زیادی از مطالعات مربوط به طرد اجتماعی بر نوجوانان، روابط همسالان یا موقعیت‌های آزمایشگاهی تمرکز داشته‌اند، اما در کودکان خانواده‌های پرتنش، طردشدگی ممکن است به گونه‌ای مزمن‌تر و درونی‌تر تجربه شود؛ زیرا منبع طرد، همان کسانی هستند که انتظار می‌رود امن‌ترین پایگاه عاطفی کودک باشند.

یکی از پیامدهای مهم تجربه طردشدگی، شکل‌گیری حساسیت به طرد است. حساسیت به طرد به گرایشی شناختی - هیجانی اشاره دارد که فرد در آن انتظار طرد دارد، نشانه‌های مبهم را به عنوان طرد تفسیر می‌کند و به طرد واقعی یا ادراک شده واکنش هیجانی شدیدی نشان می‌دهد. (Downey & Feldman, ۱۹۹۶) در کودکان خانواده‌های پرتنش، این حساسیت می‌تواند به شکل مراقبت افراطی از حالات والدین، ترس از اشتباه، تلاش برای جلب توجه، سکوت دفاعی یا کناره‌گیری از ارتباطات خانوادگی ظاهر شود. کودکانی که به طور مکرر احساس می‌کنند نیازهای هیجانی آنان نادیده گرفته می‌شود، ممکن است نه تنها در خانواده، بلکه در مدرسه و روابط دوستی نیز نشانه‌های طرد را بیش از حد برجسته کنند و به تدریج از تعاملات اجتماعی فاصله بگیرند.

مطالعات مربوط به تعارض والدینی و سازگاری کودک نشان داده‌اند که واکنش کودکان به تعارضات خانوادگی صرفاً رفتاری نیست، بلکه شامل پاسخ‌های شناختی، هیجانی، فیزیولوژیک و رابطه‌ای است. (Rhoades, ۲۰۰۸) برخی کودکان تلاش می‌کنند میان والدین میانجی‌گری کنند، برخی خود را مقصر می‌دانند، برخی به گوشه‌گیری روی می‌آورند و برخی دیگر نشانه‌های اضطراب، تحریک‌پذیری یا افت تحصیلی نشان می‌دهند. با این حال، مطالعات کمی و مقیاس‌محور غالباً نمی‌توانند لایه‌های معنایی تجربه کودک را آشکار کنند؛ برای مثال، ممکن است پرسشنامه نشان دهد کودک احساس ناامنی دارد، اما مشخص نکند که کودک این ناامنی را چگونه روایت می‌کند، چه تصاویر ذهنی از خانواده دارد، طردشدگی را در چه لحظاتی احساس می‌کند و برای محافظت از خود چه راهبردهایی می‌سازد.

از این منظر، رویکرد کیفی و به‌ویژه تحلیل مضمون می‌تواند برای فهم تجربه طردشدگی در کودکان سودمند باشد؛ زیرا امکان می‌دهد الگوهای تکرارشونده معنا، احساس و تفسیر از دل روایت‌های کودکان استخراج شود. تحلیل مضمون رویکردی انعطاف‌پذیر برای شناسایی، تحلیل و گزارش الگوهای معنادار در داده‌های کیفی است و در پژوهش‌های روان‌شناختی به‌ویژه زمانی کاربرد دارد که هدف پژوهش فهم تجربه زیسته، ادراکات و معنا بخشی مشارکت‌کنندگان باشد. (Braun & Clarke, ۲۰۰۶) در موضوع حاضر، تحلیل مضمون به پژوهشگر اجازه می‌دهد که طردشدگی را نه به عنوان یک متغیر منفرد، بلکه به عنوان پدیده‌ای چندبعدی بررسی کند که در تقاطع تعارض والدینی، دلبستگی، پاسخ‌دهی عاطفی، خودارزشمندی و راهبردهای مقابله‌ای کودک شکل می‌گیرد.

اهمیت مطالعه حاضر از چند جهت قابل طرح است. نخست آنکه بسیاری از کودکان خانواده‌های پرتنش ممکن است مشکلات خود را به صورت مستقیم بیان نکنند و احساس طردشدگی آنان در قالب سکوت، گوشه‌گیری، افت انگیزه، پرخاشگری پنهان یا وابستگی افراطی ظاهر شود. دوم آنکه در فضای فرهنگی خانواده‌های شهری، از جمله تهران، ممکن است تنش خانوادگی به دلایل اقتصادی، ارتباطی، شغلی و نسلی تشدید شود و کودک در میان فشارهای بزرگسالان بدون فضای کافی برای بیان احساسات باقی بماند. سوم آنکه تمرکز بر روایت کودکان، به جای صرفاً

گزارش والدین یا معلمان، می‌تواند تصویری دقیق‌تر از تجربه درونی آنان ارائه دهد. از این رو، پژوهش حاضر با هدف تحلیل مضمون تجربه احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش انجام شد.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون انجام شد. هدف اصلی این طرح، فهم عمیق تجربه احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش و استخراج الگوهای معنایی مشترک از روایت‌های آنان بود. از آنجا که طردشدگی در کودکان پدیده‌ای ذهنی، رابطه‌ای و وابسته به زمینه خانوادگی است، استفاده از روش کیفی امکان داد تا تجربه‌های کودکان نه در قالب نمره‌های عددی، بلکه از طریق زبان، روایت، توصیف موقعیت‌ها و معانی شخصی آنان بررسی شود. مشارکت‌کنندگان شامل ۲۲ کودک ۹ تا ۱۲ ساله ساکن شهر تهران بودند. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند انجام شد و معیارهای ورود شامل قرار داشتن در دامنه سنی ۹ تا ۱۲ سال، سکونت در تهران، تجربه گزارش‌شده تنش خانوادگی مکرر بر اساس مصاحبه اولیه با والد یا مشاور مدرسه، توانایی بیان کلامی تجربه‌ها، رضایت آگاهانه والدین و موافقت آگاهانه کودک برای شرکت در مصاحبه بود. معیارهای خروج شامل وجود اختلال شدید شناختی یا زبانی، قرار داشتن کودک در بحران حاد روان‌پزشکی، یا عدم تمایل کودک به ادامه مصاحبه بود. فرایند نمونه‌گیری تا دستیابی به اشباع نظری ادامه یافت؛ به این معنا که پس از مصاحبه بیستم، کدهای جدید معناداری به داده‌ها افزوده نشد و دو مصاحبه دیگر برای اطمینان از پایداری مضامین انجام گرفت.

داده‌ها صرفاً از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته فردی گردآوری شد. راهنمای مصاحبه بر اساس هدف پژوهش و مرور ادبیات نظری مربوط به طردشدگی، تعارض خانوادگی، دلبستگی و امنیت هیجانی تدوین شد. پرسش‌ها به زبان ساده و متناسب با سن کودکان طراحی شدند تا مشارکت‌کنندگان بتوانند بدون فشار و در فضایی امن تجربه‌های خود را بیان کنند. نمونه پرسش‌ها شامل این موارد بود: «چه وقت‌هایی در خانه احساس می‌کنی کسی به حرفت گوش نمی‌دهد؟»، «وقتی پدر و مادرت با هم بحث می‌کنند، تو چه احساسی داری؟»، «آیا پیش آمده فکر کنی در خانه کسی تو را نمی‌بیند یا به تو اهمیت نمی‌دهد؟»، «وقتی ناراحت هستی معمولاً به چه کسی می‌گویی؟»، و «اگر بخواهی احساس خودت را در خانواده با یک تصویر یا جمله توضیح بدهی، چه می‌گویی؟». مصاحبه‌ها در اتاق مشاوره مدارس یا مراکز مشاوره کودک در تهران و با رعایت حریم خصوصی انجام شد. مدت هر مصاحبه بین ۳۵ تا ۵۵ دقیقه بود. با رضایت والدین و موافقت کودک، مصاحبه‌ها ضبط و سپس کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی شدند. در طول مصاحبه تلاش شد رابطه‌ای امن، غیرقضاوتی و حمایتگر با کودک برقرار شود و در صورت مشاهده نشانه‌های ناراحتی شدید، مصاحبه متوقف یا به زمان دیگری موکول شود.

تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار NVivo انجام شد. ابتدا فایل‌های مصاحبه چندین بار خوانده شدند تا پژوهشگر با فضای کلی روایت‌ها آشنا شود. سپس واحدهای معنایی مرتبط با احساس طردشدگی، تجربه تنش خانوادگی، واکنش‌های هیجانی، برداشت از رفتار والدین و راهبردهای مقابله‌ای کودک کدگذاری شدند. در مرحله بعد، کدهای مشابه در خوشه‌های معنایی قرار گرفتند و مضامین اولیه شکل گرفتند. سپس مضامین اولیه بر اساس میزان انسجام درونی، تمایز از سایر مضامین و پیوند با پرسش پژوهش بازبینی شدند. پس از چندین مرحله رفت‌وبرگشت میان

داده‌های خام، کدها و مضامین، پنج مضمون اصلی و چندین زیرمضمون استخراج شد. برای افزایش اعتبار پژوهش از بازبینی مشارکت‌کنندگان در حد متناسب با سن، بررسی همتای پژوهشی، ثبت یادداشت‌های تحلیلی، نگهداری مسیر ممیزی و مقایسه مستمر کدها استفاده شد. ملاحظات اخلاقی شامل محرمانه‌بودن اطلاعات، استفاده از نام‌های مستعار، امکان خروج از پژوهش در هر مرحله، خودداری از طرح پرسش‌های آسیب‌زا و ارجاع کودک به مشاور در صورت نیاز رعایت شد.

یافته‌ها

در این پژوهش ۲۲ کودک ۹ تا ۱۲ ساله شرکت کردند. از نظر جنسیت، ۱۲ نفر دختر و ۱۰ نفر پسر بودند. از نظر سن، ۵ نفر ۹ ساله، ۶ نفر ۱۰ ساله، ۷ نفر ۱۱ ساله و ۴ نفر ۱۲ ساله بودند. از نظر پایه تحصیلی، ۶ نفر در پایه سوم، ۷ نفر در پایه چهارم، ۵ نفر در پایه پنجم و ۴ نفر در پایه ششم ابتدایی تحصیل می‌کردند. از نظر ساختار خانواده، ۱۵ نفر با هر دو والد، ۴ نفر با مادر پس از جدایی والدین و ۳ نفر در خانواده‌هایی با حضور ناپدری یا نامادری زندگی می‌کردند. از نظر ترتیب تولد، ۸ نفر فرزند اول، ۹ نفر فرزند دوم و ۵ نفر فرزند سوم یا بالاتر بودند. همچنین ۱۳ نفر گزارش کردند که تعارضات کلامی والدین را به صورت مکرر تجربه می‌کنند، ۶ نفر بیشتر از سردی عاطفی و بی‌توجهی والدین سخن گفتند و ۳ نفر تجربه هم‌زمان تعارض والدینی، جدایی عاطفی و مقایسه مداوم با خواهر یا برادر را مطرح کردند.

تحلیل داده‌ها به استخراج پنج مضمون اصلی منجر شد: نامرئی‌شدن هیجانی در فضای خانواده، درونی‌سازی طرد و خودسرزنشگری، نالیمنی هیجانی و انتظار مداوم برای کنار گذاشته‌شدن، کناره‌گیری و سکوت به عنوان خودحفاظتی، و جست‌وجوی جایگزین‌های عاطفی بیرون از خانواده. مضمون نخست، یعنی نامرئی‌شدن هیجانی در فضای خانواده، به تجربه کودک از دیده‌نشدن، شنیده‌نشدن و بی‌اهمیت تلقی شدن احساساتش اشاره داشت. بسیاری از کودکان بیان کردند که در خانه حضور فیزیکی دارند، اما احساس می‌کنند احساسات، نگرانی‌ها و نیازهایشان در میان دعوای خستگی والدین یا مشکلات بزرگسالان گم می‌شود. یکی از کودکان ۱۰ ساله گفت: «وقتی مامان و بابا دعوا می‌کنند، من انگار صدا ندارم. هر چی بگم، کسی نمی‌شنوه.» کودک دیگری اظهار کرد: «گاهی فکر می‌کنم اگه من توی اتاقم نباشم هم کسی نمی‌فهمه.» این مضمون نشان می‌دهد که طردشدگی برای کودکان لزوماً به معنای بیرون رانده‌شدن آشکار نیست، بلکه گاهی در تجربه خاموش بی‌اثر بودن و نادیده‌ماندن شکل می‌گیرد.

مضمون دوم، درونی‌سازی طرد و خودسرزنشگری، نشان داد که برخی کودکان طردشدگی را به نقص شخصی خود نسبت می‌دهند. آنان رفتار سرد یا خشمگین والدین را نشانه‌ای از بد بودن، مزاحم بودن یا دوست‌داشتنی نبودن خود تفسیر می‌کردند. یکی از دختران ۱۱ ساله گفت: «وقتی بابام باهام حرف نمی‌زنه، فکر می‌کنم حتماً من یه کاری کردم که دیگه دوستم نداره.» پسر ۹ ساله‌ای نیز بیان کرد: «اگه نمره‌هام بهتر بود، شاید مامانم کمتر ناراحت می‌شد و بیشتر بغلم می‌کرد.» این مضمون آشکار می‌کند که کودک در خانواده پرتنش ممکن است برای حفظ معنا و کنترل ذهنی موقعیت، خود را علت طرد بداند. خودسرزنشگری در کوتاه‌مدت ممکن است به کودک این احساس را بدهد که با تغییر رفتار خود می‌تواند محبت والدین را بازگرداند، اما در بلندمدت می‌تواند به کاهش عزت‌نفس و شرم پایدار منجر شود.

مضمون سوم، نایمینی هیجانی و انتظار مداوم برای کنار گذاشته شدن، به وضعیت گوش‌به‌زنگی کودکان نسبت به نشانه‌های طرد اشاره داشت. کودکان در این مضمون بیان کردند که لحن صدا، حالت چهره، سکوت یا خستگی والدین را به سرعت به عنوان نشانه‌ای از بی‌علاقگی یا طرد تفسیر می‌کنند. یکی از کودکان گفت: «وقتی مامانم جوابمو کوتاه می‌ده، می‌ترسم دیگه از دستم خسته شده باشه.» کودک دیگری اظهار کرد: «همیشه نگاه می‌کنم ببینم بابام عصبانیه یا نه، چون اگه عصبانی باشه، بهتره چیزی نگم.» این حالت نشان می‌دهد که طردشدگی فقط در لحظه وقوع تجربه نمی‌شود، بلکه به انتظار دائمی برای طرد آینده تبدیل می‌شود. در نتیجه، کودک پیوسته محیط هیجانی خانواده را پایش می‌کند و پیش از آنکه طرد آشکار رخ دهد، خود را برای آن آماده می‌سازد.

مضمون چهارم، کناره‌گیری و سکوت به عنوان خودحفاظتی، بیانگر راهبردهایی بود که کودکان برای کاهش درد طردشدگی و جلوگیری از آسیب بیشتر به کار می‌بردند. برخی کودکان ترجیح می‌دادند احساسات خود را بیان نکنند، کمتر درخواست کمک کنند، در اتاق خود بمانند یا نیازهای عاطفی‌شان را پنهان کنند. یکی از دختران ۱۲ ساله گفت: «وقتی ناراحتم، دیگه چیزی نمی‌گم، چون اگه بگم یا می‌گن لوس شدی یا اصلاً گوش نمی‌دن.» پسر ۱۱ ساله‌ای بیان کرد: «من یاد گرفتم وقتی خونه شلوغه، برم توی اتاقم و درو ببندم.» این سکوت در ظاهر ممکن است نوعی سازگاری رفتاری به نظر برسد، اما در سطح روان‌شناختی نشان‌دهنده کاهش اعتماد کودک به پاسخ‌دهی هیجانی خانواده است. سکوت کودک در اینجا نشانه آرامش نیست، بلکه نوعی عقب‌نشینی دفاعی از رابطه‌ای است که برای او ناامن یا بی‌پاسخ تجربه شده است. مضمون پنجم، جست‌وجوی جایگزین‌های عاطفی بیرون از خانواده، نشان داد که برخی کودکان برای جبران احساس طردشدگی به معلم، دوست، مادر بزرگ، فضای مجازی، بازی، حیوان خانگی یا خیال‌پردازی پناه می‌برند. یکی از کودکان ۱۰ ساله گفت: «معلمم وقتی حالم بده می‌فهمه، ولی تو خونه کسی نمی‌پرسه چی شده.» کودک دیگری بیان کرد: «با دوستم حرف می‌زنم، چون اون وسط حرفم نمی‌پره.» این مضمون دو وجه دارد: از یک سو نشان می‌دهد کودک برای ترمیم احساس تعلق به منابع حمایتی جایگزین نیاز دارد؛ از سوی دیگر، اگر خانواده همچنان منبع طرد باقی بماند، ممکن است کودک به تدریج پیوند عاطفی خود با خانواده را تضعیف کند و نیازهای هیجانی اصلی‌اش را بیرون از خانه جست‌وجو کند. یافته‌ها در مجموع نشان دادند که احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش تجربه‌ای چندبعدی است که از بی‌توجهی هیجانی آغاز می‌شود، به خودسرزنشگری و نایمینی می‌رسد و در نهایت می‌تواند به سکوت، کناره‌گیری یا جست‌وجوی رابطه جایگزین منجر شود.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل مضمون تجربه احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش انجام شد. یافته‌ها نشان داد که طردشدگی در این کودکان صرفاً به معنای طرد آشکار، تنبیه مستقیم یا محرومیت رفتاری نیست، بلکه در سطحی ظریف‌تر و عمیق‌تر به صورت دیده‌نشدن، شنیده‌نشدن، بی‌اعتنایی هیجانی، مقایسه‌شدن، مقصر تلقی‌شدن و احساس ناامنی در رابطه با والدین تجربه می‌شود. پنج مضمون اصلی استخراج شده نشان دادند که کودکان خانواده‌های پرتنش اغلب در فضایی زندگی می‌کنند که در آن نیازهای هیجانی آنان تحت الشعاع تعارضات

بزرگسالان قرار می‌گیرد. این یافته با دیدگاه‌های نظری مربوط به دلبستگی و امنیت هیجانی همسو است؛ زیرا بر اساس نظریه دلبستگی، کودک زمانی احساس ارزشمندی و امنیت می‌کند که مراقبان اصلی در دسترس، پاسخ‌گو و حساس به نیازهای او باشند (Bowlby, ۱۹۶۹). همچنین نظریه امنیت هیجانی تأکید می‌کند که تعارضات مخرب والدین می‌تواند احساس امنیت کودک در نظام خانواده را تضعیف کند و او را در برابر مشکلات هیجانی و رفتاری آسیب‌پذیر سازد (Davies & Cummings, ۱۹۹۴; Cummings & Davies, ۲۰۱۰).

مضمون نخست، یعنی نامرئی‌شدن هیجانی در فضای خانواده، نشان داد که کودکان در خانواده‌های پرتنش اغلب احساس می‌کنند در میان تنش‌های والدین، فشارهای خانوادگی و ارتباطات سرد، حضور روانی آنان به رسمیت شناخته نمی‌شود. این یافته با نظریه پذیرش - طرد والدینی همخوانی دارد که بر اهمیت ادراک کودک از گرمی، محبت و پذیرش والدین تأکید می‌کند (Rohner et al., ۲۰۰۵). بر اساس این نظریه، طرد والدینی می‌تواند به شکل بی‌تفاوتی، غفلت، خصومت یا فقدان محبت تجربه شود و پیامدهای آن برای سازگاری روان‌شناختی کودک قابل توجه است. در مطالعه حاضر نیز کودکان بیشتر از آنکه از محرومیت‌های مادی یا تنبیه‌های آشکار سخن بگویند، از نبود توجه عاطفی و شنیده‌نشدن حرف زدند. این نکته نشان می‌دهد که برای کودک، کیفیت حضور عاطفی والدین مهم‌تر از حضور صرف فیزیکی آنان است. ممکن است والدین از نظر بیرونی در کنار کودک باشند، اما اگر کودک احساس کند هیجان‌هایش دیده نمی‌شود، این حضور به تجربه امنیت و تعلق تبدیل نخواهد شد.

مضمون دوم، درونی‌سازی طرد و شکل‌گیری خودسرنشگری، نشان داد که کودکان در مواجهه با سردی عاطفی یا تعارض خانوادگی، اغلب خود را عامل مشکل می‌دانند. این یافته با مطالعات مربوط به تعارض والدینی و ارزیابی‌های شناختی کودک همسو است که نشان می‌دهند کودکان ممکن است تعارضات والدین را به خود نسبت دهند و در نتیجه دچار احساس گناه، اضطراب یا درماندگی شوند (Grych & Fincham, ۱۹۹۰; Rhoades, ۲۰۰۸). در خانواده‌های پرتنش، کودک ممکن است برای فهم موقعیتی که خارج از کنترل اوست، به تبیین‌های خودمحور متوسل شود. از آنجا که کودک از نظر شناختی هنوز در حال رشد است، ممکن است پیچیدگی تعارضات بزرگسالان را درک نکند و نتیجه بگیرد که اگر بهتر، آرام‌تر، موفق‌تر یا کم‌توقع‌تر بود، والدین بیشتر او را دوست داشتند. این سازوکار در کوتاه‌مدت به کودک نوعی توهم کنترل می‌دهد، اما در بلندمدت می‌تواند زمینه‌ساز شرم، کاهش عزت‌نفس و باور به دوست‌داشتنی نبودن شود.

مضمون سوم، نایمنی هیجانی و انتظار مداوم برای کنار گذاشته‌شدن، نشان داد که تجربه طردشدگی به یک حالت پایدار گوش‌به‌زنگی تبدیل می‌شود. کودکان شرکت‌کننده دائماً حالت چهره، لحن، سکوت یا خشم والدین را رصد می‌کردند و نشانه‌های مبهم را به عنوان احتمال طرد تفسیر می‌کردند. این یافته با مفهوم حساسیت به طرد همخوان است؛ مفهومی که به انتظار اضطرابی از طرد و واکنش شدید نسبت به نشانه‌های واقعی یا ادراک‌شده طرد اشاره دارد (Downey & Feldman, ۱۹۹۶). همچنین مطالعات مربوط به درد اجتماعی نشان داده‌اند که طردشدگی می‌تواند تجربه‌ای هیجانی و بدنی قدرتمند ایجاد کند و از نظر روان‌شناختی با تهدید نیازهای بنیادین انسان به تعلق و ارزشمندی مرتبط باشد (Eisenberger et al., ۲۰۰۳). در کودکان خانواده‌های پرتنش، این حساسیت ممکن است به دلیل تکرار تجربه‌های مبهم و

غیرقابل پیش‌بینی تقویت شود؛ یعنی کودک نمی‌داند چه زمانی والدین مهربان، خشمگین، سرد یا بی‌تفاوت خواهند بود. بنابراین، برای پیشگیری از آسیب، محیط عاطفی خانه را پیوسته اسکن می‌کند و همین امر می‌تواند انرژی روانی او را کاهش دهد.

مضمون چهارم، کناره‌گیری، سکوت و خودحفاظتی روانی، نشان داد که برخی کودکان برای کاهش درد طردشدگی و جلوگیری از تجربه مجدد نادیده‌گرفته‌شدن، به سکوت و فاصله‌گیری روی می‌آورند. این یافته با پژوهش‌هایی همسو است که نشان می‌دهند تعارض خانوادگی و ناامنی هیجانی می‌توانند با مشکلات درونی‌سازی‌شده مانند اضطراب، افسردگی، کناره‌گیری و مشکلات اجتماعی ارتباط داشته باشند (Davies et al., 2002; Brock & Kochanska, 2016). سکوت کودک در خانواده پرتنش نباید الزاماً به‌عنوان اطاعت، آرامش یا سازگاری مثبت تفسیر شود. در بسیاری از موارد، سکوت نشانه آن است که کودک باور کرده بیان هیجان‌ها سودی ندارد یا حتی ممکن است موجب انتقاد، تمسخر یا طرد بیشتر شود. بنابراین، کناره‌گیری نوعی راهبرد حفاظتی است که کودک برای کاهش تماس با منبع درد روانی انتخاب می‌کند. با این حال، تداوم این الگو می‌تواند توانایی کودک برای بیان نیازها، تنظیم هیجان و اعتماد به روابط نزدیک را تضعیف کند.

مضمون پنجم، جست‌وجوی جایگزین‌های عاطفی بیرون از خانواده، نشان داد که کودکان برای جبران خلأ پذیرش در خانواده به منابع حمایتی دیگر مانند معلم، دوست، بستگان، بازی یا خیال‌پردازی پناه می‌برند. این یافته از یک سو با دیدگاه‌های تاب‌آوری و حمایت اجتماعی همسو است؛ زیرا وجود دست‌کم یک رابطه گرم و پاسخ‌گو می‌تواند بخشی از آثار منفی خانواده پرتنش را تعدیل کند. از سوی دیگر، این مضمون نشان می‌دهد که اگر نیازهای عاطفی کودک در خانواده به‌طور مزمن بی‌پاسخ بماند، ممکن است خانواده جایگاه خود را به‌عنوان پایگاه امن از دست بدهد. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که کیفیت روابط والد - کودک و احساس امنیت در روابط خانوادگی، نقش مهمی در تنظیم هیجان و سازگاری اجتماعی کودکان دارد (Cummings & Davies, 2010; Yang et al., 2022). بنابراین، گرچه منابع حمایتی بیرونی می‌توانند محافظت‌کننده باشند، اما جایگزین کامل پاسخ‌دهی عاطفی والدین نیستند. کودک همچنان نیاز دارد که در خانواده اصلی خود احساس دیده‌شدن، شنیده‌شدن و پذیرفته‌شدن داشته باشد.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که احساس طردشدگی در کودکان خانواده‌های پرتنش پدیده‌ای خطی و ساده نیست، بلکه چرخه‌ای از بی‌توجهی هیجانی، تفسیر منفی از خود، ناایمنی، گوش‌به‌زنگی، سکوت و جست‌وجوی حمایت جایگزین را دربرمی‌گیرد. این یافته‌ها با ادبیات مربوط به تعارض والدینی، پذیرش - طرد والدینی، حساسیت به طرد و امنیت هیجانی هم‌راستا هستند و نشان می‌دهند که برای فهم مشکلات کودکان در خانواده‌های پرتنش، باید فراتر از نشانه‌های رفتاری آشکار رفت و به روایت درونی آنان از جایگاه خود در خانواده توجه کرد. کودک ممکن است در ظاهر آرام، سازگار یا بی‌تفاوت به نظر برسد، اما در سطح تجربه زیسته خود احساس کند که حضورش کم‌اهمیت، صدایش بی‌اثر و نیازهایش مزاحم تلقی می‌شود. چنین برداشتی می‌تواند بر رشد هیجانی، اجتماعی و هویتی کودک تأثیر پایدار بگذارد.

یکی از محدودیت‌های پژوهش حاضر، تمرکز بر کودکان ۹ تا ۱۲ ساله ساکن تهران بود؛ بنابراین تعمیم یافته‌ها به کودکان سنین پایین‌تر، نوجوانان، خانواده‌های روستایی یا کودکان با زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی متفاوت باید با احتیاط انجام شود. همچنین داده‌ها صرفاً از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته گردآوری شدند و از مشاهده مستقیم تعاملات خانوادگی یا مصاحبه هم‌زمان با والدین و معلمان استفاده نشد.

محدودیت دیگر آن است که کودکان ممکن است به دلیل ترس، وفاداری به والدین، شرم یا محدودیت‌های زبانی، برخی تجربه‌های خود را به‌طور کامل بیان نکرده باشند. افزون بر این، ماهیت کیفی پژوهش امکان بررسی روابط علی میان تعارض خانوادگی، احساس طردشدگی و پیامدهای روان‌شناختی را فراهم نمی‌کند.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده این موضوع را در گروه‌های سنی مختلف و با مقایسه کودکان، نوجوانان و جوانان بررسی کنند تا مشخص شود تجربه طردشدگی در مراحل مختلف رشد چگونه تغییر می‌کند. همچنین انجام مطالعات طولی می‌تواند نشان دهد که احساس طردشدگی در خانواده پرتنش چگونه به حساسیت به طرد، اضطراب اجتماعی، افسردگی، مشکلات دلبستگی یا کناره‌گیری اجتماعی در سال‌های بعد منجر می‌شود. استفاده از روش‌های چندمنبعی، مانند مصاحبه با والدین، معلمان و مشاوران، مشاهده تعاملات خانوادگی و تحلیل نقاشی یا روایت کودک، می‌تواند فهم دقیق‌تری از تجربه طردشدگی فراهم کند. همچنین پیشنهاد می‌شود تفاوت‌های جنسیتی، ترتیب تولد، وضعیت طلاق یا زندگی با ناپدری و نامادری در پژوهش‌های آینده به‌صورت جداگانه بررسی شود.

از نظر کاربردی، یافته‌های پژوهش حاضر بر ضرورت طراحی مداخلات خانواده‌محور برای کاهش تعارضات مخرب و افزایش پاسخ‌دهی عاطفی والدین تأکید دارد. مشاوران خانواده، روان‌شناسان کودک و مدارس باید نسبت به نشانه‌های پنهان احساس طردشدگی، مانند سکوت طولانی، گوشه‌گیری، حساسیت شدید به انتقاد، تلاش افراطی برای جلب توجه یا افت تحصیلی ناگهانی حساس باشند. آموزش والدین درباره اثرات بی‌توجهی هیجانی، اهمیت شنیدن فعال، اعتباربخشی به احساسات کودک، پرهیز از درگیر کردن کودک در تعارضات زناشویی و ایجاد زمان‌های اختصاصی برای گفت‌وگوی امن می‌تواند در بازسازی احساس تعلق کودک نقش مهمی داشته باشد. همچنین مدارس می‌توانند با فراهم کردن خدمات مشاوره‌ای، گروه‌های مهارت‌آموزی هیجانی و ارتباط حمایتی معلم - دانش‌آموز، بخشی از آثار منفی فضای خانوادگی پرتنش را کاهش دهند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

موازین اخلاقی

در این پژوهش اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

مشارکت نویسندگان

تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

بر اساس اظهار نویسندگان، در این مقاله هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

- Bowlby, J. (1969). *Attachment and loss: Vol. 1. Attachment*. Basic Books.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101.
- Brock, R. L., & Kochanska, G. (2016). Interparental conflict, children's security with parents, and long-term risk of internalizing problems: A longitudinal study from ages 2 to 10. *Development and Psychopathology*, 28(1), 45–54.
- Cummings, E. M., & Davies, P. T. (2010). *Marital conflict and children: An emotional security perspective*. Guilford Press.
- Cummings, E. M., Koss, K. J., & Davies, P. T. (2015). Emotional security theory: An emerging theoretical model for youths' psychological and physiological responses across multiple developmental contexts. *Current Directions in Psychological Science*, 24(3), 208–213.
- Davies, P. T., & Cummings, E. M. (1994). Marital conflict and child adjustment: An emotional security hypothesis. *Psychological Bulletin*, 116(3), 387–411.
- Davies, P. T., Forman, E. M., Rasi, J. A., & Stevens, K. I. (2002). Assessing children's emotional security in the interparental relationship: The Security in the Interparental Subsystem Scales. *Child Development*, 73(2), 544–562.
- Davies, P. T., Martin, M. J., & Cummings, E. M. (2018). Interparental conflict and children's social problems: Insecurity and friendship affiliation as cascading mediators. *Developmental Psychology*, 54(1), 83–97.
- Davies, P. T., Sturge-Apple, M. L., & Martin, M. J. (2013). The reformulation of emotional security theory: The role of children's social defense in developmental psychopathology. *Development and Psychopathology*, 25(4pt2), 1435–1454.
- Downey, G., & Feldman, S. I. (1996). Implications of rejection sensitivity for intimate relationships. *Journal of Personality and Social Psychology*, 70(6), 1327–1343.
- Eisenberger, N. I., Lieberman, M. D., & Williams, K. D. (2003). Does rejection hurt? An fMRI study of social exclusion. *Science*, 302(5643), 290–292.
- Grych, J. H., & Fincham, F. D. (1990). Marital conflict and children's adjustment: A cognitive-contextual framework. *Psychological Bulletin*, 108(2), 267–290.
- Rhoades, K. A. (2008). Children's responses to interparental conflict: A meta-analysis of their associations with child adjustment. *Child Development*, 79(6), 1942–1956.
- Rohner, R. P., Khaleque, A., & Cournoyer, D. E. (2005). Parental acceptance-rejection: Theory, methods, cross-cultural evidence, and implications. *Ethos*, 33(3), 299–334.
- van Dijk, R., van der Valk, I. E., Deković, M., & Branje, S. (2020). A meta-analysis on interparental conflict, parenting, and child adjustment in divorced families: Examining mediation using meta-analytic structural equation models. *Clinical Psychology Review*, 79, 101861.